

عقل و تجربه در نهج البلاغه

مباحث نظری در جامعه شناسی همواره به رابطه عقل و تجربه توجه کرده اند. مطالعات دینی نیز از توجه به این رابطه برکنار نبوده اند. اما در این مطالعات نوعی نگرانی از نتیجه برقراری این ارتباط به چشم می خورد. کتاب نهج البلاغه توجه به رابطه عقل و تجربه را در مضامین خود نشان می دهد. تجربه به ترسیم رابطه بین انسان و خالق از یک سو و انسان و واقعیت از سوی دیگر می پردازد. قول و فعل امیرالمؤمنین نیز گویای رابطه بین عقل و تجربه است.

توصیه امام به مشورت و گفتگو با دانشمندان و حکیمان استفاده از تجربه های آنان است. از این ارتباط قواعد تازه ای کشف می شوند که آینده پیش رو را روشن تر می سازند.

یکی از مراتب عقل، «خرد علمی» است که همانا «عقل تجربی» می باشد و از «روش استقراء» سود می جوید.

«درک اجتماعی» به واسطه مسیری حاصل می آید که از عقل تجربی آغاز می شود و از اینجا است که امام عقل را «حفظ تجربه ها» می خواند.

فکر کردن به معنای نشاطی است که انسان را به روی خلق روش ها و جذب داده هایی رهنمون می شود که بین او و واقعیت خارجی روی می دهد. تجربه در ذهن چونان یک موضوع حاصل می آید که آن را «علم حصولی» می گوئیم.

با قرب به برخی مقدمات، اصول درک تجربه اجتماعی به دست داده می شود: تأمل، ارجاع، ارتباط و اختبار (آزمون).

کلیدواژه ها: عقل، تجربه، تاریخ، تجربه اجتماعی، فکر، درک، واقعیت.

مقدمه

میان عقل و تجربه ارتباط محکمی وجود دارد که هیچ ابزار و روش معرفتی نمی تواند آن را نادیده گرفته و یا آن را خطا پندارد. زیرا هرچند خرد دارای قدرت تجرید است اما به یک فضای ضروری نیازمند است تا آن [وجود انتزاعی و تجرید شده] را به یک وجود خارجی و عینی متشخص متصل گرداند. همچنین از راه تمثیل پیدا کردن ادراکات و جمع آوری و بهره برداری از آنها است که گروهی از دانش ها برای عقل بوجود می آید. این وجود خارجی [که وجود ذهنی با آن متصل می شود] یا مادی است یا معنوی. بسیاری از اوقات [این دانش ها] با تبدیل کردن مفاهیم و تصورات قدیمی به مفاهیم و تصورات جدید حاصل می شوند. به بیان دیگر انسان ناچار است که تنها به طرح مسائل و مشکلات و فلسفه ای برای جواب آنها اکتفا نکند. بلکه از نو چگونگی بوجود آمدن و تشکیل شدن این مسائل را بررسی نماید.

این بازبینی مفاهیم و تصورات و بررسی مجدد مسائل این نگرانی و وحشت را دارد که ارزش های جدیدی از دل آنها بوجود آید. [که شاید با ارزش های گذشته تفاوت داشته باشند].

بطور کلی همیشه عقل جایگاه فکر و دارای خطوات پراکنده است. با این خطوات فکری است که عقل جایگاه خودش را در طول اعصار در میان علوم حفظ کرده و همیشه سید معنا و سید فعل سید روشنی و پیچیدگی، سیدبندگی و سرپیچی، سید قبض و بسط در یک زمان واحد بوده است.

اختلاف های فراوان و تفاوت های بزرگی که میان مکتب های فکری گوناگون در تاریخ وجود داشته این موضوع را ثابت می کند.

با اینکه ما در مقام تقسیم عقل نیستیم ولی معتقدیم که «عقل اسلامی» از ابتدا در آغاز علوم کلی و عمومی و رشد و نمو آن به صورت وسیعی سهیم بوده است. این امر مخصوصاً در علوم انسانی رخ داده است. زیرا که این علم به شکل خاصی به انسان، تاریخ، وجود و اجتماعش می پردازد.

این عقل اسلامی بر درس های روحی و معنوی و سیر و سلوک انسانی و آنچه به روح پیچیده او مربوط می شود تاکید فراوان دارد. این عقل در درجه اول و به طریق اولی و در سطحی بالا در قرآن کریم و در مرحله بعد در سنت شریف نبوی و آثاری که خط امامت برای آدمیان ترسیم نموده نمایان شده است.

در میان همه آثار بزرگ و ارزشمند اسلامی کتاب نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیاری از دانش های علوم انسانی و طبیعی را در میان دو جلد جمع آوری کرده است.

من اعتقاد دارم که نهج البلاغه گاهی با صراحت و گاهی به صورت اشاره و تلمیح این دو [عقل و تجربه] را در خود دارد. به این صورت که گاهی که با همدیگر جمع می شوند و گاهی از یکدیگر فاصله می گیرند. هر یک از این دو در حیات اجتماعی انسان نقش اساسی و مهمی ایفا می کنند.

میان دو دسته نصوصی که در این دو محور [عقل و تجربه] آمده اند یک روش و شیوه منسجم و هماهنگ فکری وجود دارد که امام علی علیه السلام به آن اشاره نموده و ما را بر ضرورت استفاده از آن شیوه برای کسب تجربه اجتماعی تاکید نموده تا از یک جهت از خطا و اشتباه او جلوگیری نماید و از سوی دیگر با توسل به آن و توجه به آن انسانها را بیدار سازد. امام علی علیه السلام با تجربه اجتماعی بطور خردورزانه مواجه شده است به این معنا که آن بخش از تاریخ هستی انسان و فعالیت های مستمر او را با محیط مادی و معنوی سازگار می نماید. تجربه در دوره های تاریخی خود مثلی را بین انسان و خالق از یک طرف و بین انسان و واقعیت از طرف دیگر رسم می کند.

به نظر ما با هم بودن عقل و تجربه اجتماعی بصورت بسیار وسیعی در میان نهج البلاغه به صورت دو محور اساسی حضور دارد. آن دو عبارتند از:

محور اول: سخنان امام علی علیه السلام که در خطبه ها و نامه ها و حکمت هایش آمده و به صورت مستقیم بر اهمیت حضور عقل در تجربه اجتماعی و رابطه میان آن دو عطف توجه می کند.

محور دوم: رفتار امام علی علیه السلام است که در سلوک خویش با حرکت تاریخی جامعه زمان خودش جریان دارد. به طوری که هر یک از آنها نمونه روشنی را برای تجربه اجتماعی و روش مواجهه خردمندانی با آن نشان می دهد.

قبل از اینکه خطوط اصلی تشکیل دهنده این روش فکری را معرفی کنیم ناچاریم به بسیاری از جملاتی که این موضوع را در نهج البلاغه نشان می دهند اشاره کنیم، گرچه ویژگی فصاحت و بلاغت در آنان غلبه دارد. چون بلاغت بر جملات امام علیه السلام غلبه دارد ما مجبوریم این مطلب و این روش فکری را از لابلای جملات امام که این معنا در آنها نهفته و پنهان است پیدا کنیم و در مرحله دوم آن را کامل کنیم.

به نظر ما در مواضع مختلف نهج البلاغه یک رابطه معرفتی وجود دارد که در میان کلمات امام از قبیل خطبه ها، حکمت ها و نامه ها پراکنده است و ما را به این جا می رساند که با اطمینان بگوئیم راههای کلی برای رسیدن به علوم مختلف [در این کتاب] مخفی است و منتظر نقاب برداشتن از چهره خود هستند. به تعبیر جدید در آن «حلقه های معرفتی» وجود دارد که منتظر کشف آنها بوسیله علوم می باشیم چه از بُعد نظری و چه از بُعد عملی و ما شروع به تطبیق آن می کنیم.

نکته در خور توجه در این تحقیق آن است که این پژوهش سه وظیفه را به عهده دارد تا این «روش روشن» یا «راه روشن» را ثابت کند. اطلاق «راه روشن» اصطلاحی است هم جایز و هم شایسته. این وظایف عبارتند از:

۱- تحلیل: کشف و پیدا نمودن مفاهیم اساسی که در نهج البلاغه پراکنده هستند، و هر آنچه که ما را در راه رسیدن به یک روش دقیق برای تعریف کردن تجربه تاریخی و اجتماعی و چگونگی داد و ستد انسان با آن و رابطه عقل بشری با همه آنها ما را یاری می کند.

۲- ترکیب: چیدن و مرتب کردن این مفاهیم و تصورات کنار یکدیگر برای ساختن یک بنای معرفتی، غیر از آن ترکیب ها و چینش های عامیانه و شتابزده، به منظور رسیدن به یک شکل مناسب در روش اندیشیدن به طوری که تعمیم آن برای فهمیدن تجربه های حال و گذشته یکسان باشد.

۳- شواهد و قرائن: اشاره کردن به فرازهایی از نهج البلاغه با این نگاه که آنها قبل و بیش از آنکه عباراتی فقط از روی فصاحت و بلاغت باشند، ماده خام و گوهر اندیشه برای یک روش فکری هستند. با این نیت که این اتهام را از امام علیه السلام دور کنیم که مبدا گفته شود «او تنها مرد سخن است» این کار را با گزینش جملاتی از کتاب نهج البلاغه و نزدیک کردن آنها با آنچه امروز به علوم انسانی جدید و معاصر شهرت یافته اند در حدّ این مقاله انجام می دهیم.

تابش عقلی در نهج البلاغه

عقل و مشتقات آن در بیش از ۶۰ موضع در لابلای جملات مختلف نهج البلاغه پراکنده است. اما تجربه- به آن معنا که در مقدمه گفتیم- تمام فضای این کتاب را در بر می گیرد. چه آنهایی که در کلمات امام مستور و پنهان است و چه آنهایی که در رفتار عملی و تاریخی امام علیه السلام در طول زمانی که عصر او نامیده می شود نمایان شده است [در گفتار و کردار امام متجلی است]. به همین دلیل می توان گفت که عقل و تجربه اجتماعی در این سفر [تحقیقی] بزرگ به طور صمیمانه با هم وجود دارند و به طور روشن مشاهده می شوند. اما کشف این مطلب با اهمیت آسان نیست. زیرا تعریف و تشخیص تجربه اجتماعی امام علیه السلام و قرار دادن آن در یک چهارچوب منطقی و عقلی بسیار مشکل است، چرا که در لابلای آنها تجربه هایی از اعمال و رفتار خود امام علیه السلام وجود دارد که نمی توان برای آنها تفسیر عقلی قانع کننده ای پیدا کرد، به این معنا که بتوان از آنها یک روش منطقی کشف کرد و بوسیله آن تجربه های اجتماعی را فهمید، مثل این جمله ها:

«این شگفت آور نیست که معاویه انسان های جفاکار پست را فرامی خواند و آنها بدون انتظار و کمک و بخشش از او پیروی می کنند [ولی] من شما را برای یاری حق فرا می خوانم- در حالیکه شما تنها بازماندگان اسلام و یادگار مسلمانان پیشین می باشید- و به شما وعده کمک و هدیه هم می دهم ولی شما از دور و بر من پراکنده شده و درباره من دچار اختلاف می شوید...؟» (۱)

ثانیاً اگر انسان بخواهد تنها با انگیزه عقلی درباره تجربه های اجتماعی امام فکر کند، کاری سخت و شاق به حساب می آید و شکی نیست که این مختصر نمی تواند این امر مهم را بر عهده بگیرد و کاملاً آن را انجام دهد. بلکه در این فرصت کوتاه ما فقط می توانیم به بعضی از جاهایی که رابطه عقل و تجربه در آن به صورت اجمال منعکس شده است پرتو مختصری بتابانیم و به سرعت متعرض جملاتی شویم که این دو محور [عقل و تجربه اجتماعی] را در بر می گیرند.

جملاتی که در نهج البلاغه به عقل اختصاص داده شده اند دارای این ویژگی هستند که در یک فضای عمومی مطرح شده اند که چهارچوب مشخصی ندارند یعنی از ساده ترین و ابتدائی ترین اصطلاحات فلسفی شروع می شود تا به پیچیده ترین آنها می رسد و با ترکیب آن در خطاب های فرهنگی و توصیه تجربه های اجتماعی به آخرین حد خود یعنی سیطره کامل عقل بر آنها ختم می شود. فرد در لابلای افعال ساده و مرکب و در طول حرکت مستمرش به سوی نو شدن و کامل شدن یک منظومه منظم و با ارزش را بوجود می آورد.

امام علیه السلام می فرماید:

«شایسته نیست که عاقل جز به سه چیز مشغول باشد ۱- به فکر ترمیم معاش خود باشد ۲- به یاد معاد خویش باشد ۳- به دنبال لذت حلال باشد.» (۲)

در این فراز ما مثلث عقل و تجربه اجتماعی انسان را در مسیر حرکت او به سوی خدایش در می یابیم. زیرا خردمند کسی است که اولاً، برای تامین معاش خود با حرکت کردن و انجام فعالیتهایی جهان واقع را تغییر می دهد و این همان است که امام در کلمه «معاش» به آن اشاره فرموده اند. ثانیاً، حرکت او در جهان واقع برای رسیدن به معاش هدفی دارد که به سوی «مطلق» در جریان است. آغاز این حرکت را «الله» و پایان آن را «معاد» تشکیل می دهد. در این مسیر ارتباط بین عقل و واقعیت از یک طرف و بین عقل و خداوند متعال از جهت دیگر کاملاً آشکار می گردد. پس عقل در حرکت انسان به سوی [شناخت] خودش و واقعیت و خداوند حضور تام دارد.

در فراز دیگری امام علیه السلام به بعضی از علل قریب حوادث اجتماعی و ظواهر جامعه انسانی اشاره می کند و چنین نتیجه می گیرد که اگر این علت ها وجود نداشته باشند آن نمودهای اجتماعی هم بوجود نخواهند آمد [اشاره به این اصل فلسفی، عدم العله عله عدم المعلول]. فرمود:

«بنیاد دین و دنیا در چهار چیز است ۱- عالمی که به علم او عمل می شود ۲- جاهلی که از آموختن خودداری نمی کند ۳- بخشنده ای که از بخشش خودداری نکند ۴- فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد. هنگامی که عالم علم خود را ضایع کند جاهل هم از آموختن سرباز می زند و وقتی که توانگر در حد عرف نبخشد فقیر آخرتش را به دنیا می فروشد. (۳)

این فراز از بیانات امام علیه السلام رابطه علیت بین حوادث اجتماعی را نشان می دهد که با فهمیدن و دانستن آنها نتایج آنها هم فهمیده می شود، اگر بوجود آیند آن نتایج بوجود می آیند و اگر نباشند آنها بوجود نمی آیند. هم چنین ممکن است نتیجه آن عکس شود، یعنی نتیجه معکوس بدهد، چه سلبی باشد و چه ایجابی. بلکه از این هم بالاتر می رود و اهمیت عقل را در حرکت اجتماعی بیشتر نشان می دهد تا به جایی می رسد که تاثیر آن را در شکل و طبیعت یک جامعه سیاسی و رهبری جامعه هم نشان می دهد و چنین نتیجه می گیرد که اگر تجربه سیاسی و اجتماعی بدون عقل و خرد حرکت کند و بدون حکمت خردمندان باشد به انحراف و سقوط نزدیک تر می شود.

امام علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می فرماید.

«با دانشمندان و حکیمان فراوان گفتگو و مباحثه کن که مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشت.» (۴)

به طور طبیعی گفتگو کردن با دانشمندان عقل را بارور و توانا می کند تا در طول ادراکاتش و از میان تجربه های اجتماعی دیگران یک قانون و یا ابزار کلی برای تجربه های اجتماعی بفهمد که از آن نتایجی بسیار بدست می آید.

امام علیه السلام استانداران و فرمانداران خود را از میان کسانی که دارای علم و دانش و بصیرت و بینائی بودند انتخاب می کرد کسانی که دارای عقل و دانش (وعی) و استحکام عقیده و نیز کسانی که مردان سیاست بودند- و هنگام اعزام آنها برای انجام امور اداری ایشان را برای این کار مهم تعلیم و توجیه می کرد. (۵)

«وعی» در اینجا به معنای درکی است که در خلال تجربه های اجتماعی می جوشد و از آن در این دوره به عنوان نشاط اجتماعی تعبیر می شود.

وعی در اینجا ارتباطات اجتماعی و توجیه آن را در بردارد و در حالیکه از نتایج نهایی حرکت او در جامعه تشکیل می شود، و قوانین و ابزارهایی را می سازد که روح دوران و روح ارزش را با خود دارد. و این هر دو [عقل = درک اجتماعی و تجربه] در بوته دین با یکدیگر پیوند خورده همدیگر را یاری می کنند.

رفتار تاریخی انسان و درک تجربی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در اتحاد با یکدیگر قدم به قدم در کنار تجربه اجتماعی به پیش می روند و از اینجاست که در مراحل مختلف قواعد و قوانین جدیدی که در علوم تجربی جدید وجود دارد کشف می شوند.

امام علیه السلام می فرماید:

تو را سفارش می کنم به نشست و برخاست کردن با اشخاص مجرب که در این حالت می توانی گران ترین گران ها را به ارزان ترین ارزان ها بدست آوری. (۶)

اگر چه لفظ عقل در این عبارات وجود ندارد ولی به این مطلب اشاره دارد که عقل تجربه اجتماعی را در مراحل مختلف تجربه از قوه به فعل در می آورد.

عقل و تجربه در کنار هم

گزاره مرکزی در روش علمای تجربی در اطراف «تجربه» دور می زند. به این اعتبار که تجربه تنها سرچشمه اساسی برای بدست آوردن هر دانش و معرفتی می باشد. این در حالی است که عقل گرایان جایگاهی کاملاً متضاد با آنها انتخاب می کنند و ارزش عقل را در تحصیل دانش از هر چیز دیگر برتر می دانند. تا اینکه کانت (۷) فیلسوف عقل گرای آلمانی علم و تجربه را یکی دانست به طوری که نمی توان یکی از آنها را از دیگری جدا کرد. دوگانگی عقل و تجربه، فکر فلسفی را برای یک دوره فترت که دوران آن کوتاه نیست به خود مشغول کرد. تا اینکه رهیافت فکری جدیدی بوجود آمد مبنی بر اینکه برای هر تجربه ای «ذات» و «موضوع» معتبر است. عملی که به مقتضای آن، واقع که موضوعی است در ذهن انسان انعکاس می یابد و

ذهن و واقعیت در یکدیگر تاثیر می گذارند. بر این اساس ذهنی بدون تجربه وجود ندارد یعنی بدون تاثیرگرفتن از جانب عالم طبیعت و عالم انسانی تجربه بوجود نمی آید. یعنی بدون ذاتی که بتواند این تاثیر و تاثر متقابل را به فکر تبدیل کند و آن را برای تاثیر و تغییر در عالم واقع به استخدام خود دریاورد. خارج از این ارتباط متقابل بین انسان و جهان و همچنین بین او و جامعه انسانی فرصتی برای گفتگو از تجربه و معرفت باقی نمی ماند.

اگر به فرهنگ فلسفی مراجعه نموده و «ماده عقل» را مورد مطالعه قرار دهیم در می یابیم که فرد را در رابطه با وجود معنا کرده و برای آن چهار مرتبه و مرحله وجودی قائل شده است.

۱- عقل متعارف= عقل معمولی و عادی بین الازهان.

۲- خرد علمی= که از آن علم تجربی حاصل می شود.

۳- خرد فنی= عقلی که فناوری و تکنولوژی جدید را بوجود آورده است.

۴- خرد فلسفی= عقلی که در مکاتب مختلف بین فیلسوفان مطرح می شود.

هواداران روش علمی به وجود رابطه عقل با نظریه های علم پافشاری می کنند، یعنی برای عقل به معنای اول ارزش قائل هستند نه برای عقل به معنای دیگر.

گونه دوم همان خرد علمی می باشد که در آن رابطه بین عقل و تجربه مشخص می شود و تجربه به معنای واقعی و دقیق در تمام صورت هایش با آن منطبق و هماهنگ است. به همین جهت فرهنگ فلسفی برای این عقل علمی دو ویژگی مهم قائل شده است که از ترکیب بین آن دو، صفت سوّمی حاصل می شود و آنها عبارتند از:

ویژگی اول: بستگی و ارتباط با ریاضیات و روش استدلالی.

ویژگی دوم: بستگی و ارتباط با تجربه و روش استقرائی.

ویژگی سوم: قانونی که از ازدواج ویژگی اول و دوم بوجود می آید. یعنی استدلال و استقراء.

نویسندگان تاریخ معرفت علمی (علم تجربی) به این مطلب اشاره کرده اند که جهش به سوی عقل علمی وقتی بوجود می آید که خاصیت اولی با صفت دوّمی درهم ادغام می شوند. به بیان دیگر، وقتی که عقل تجربی مطالعه ظواهر تجربی را آغاز می کند- فرقی نمی کند که این ظاهر طبیعت باشد یا انسان، فردی باشد یا اجتماعی و در هر صورت از روش استقراء و استدلال استفاده می کند. با این بیان برای سه عقل باقی مانده «۱ و ۳ و ۴» محلی از اعراب برای مطالعه تاثیر متقابل عقل و عالم خارج باقی نمی ماند. [آنها صلاحیت گفتگو در این باره را ندارند] زیرا واجد شرایط تعریف شده نیستند و پائین ترین حد ممکن را برای برابری با عقل علمی ندارند زیرا نتیجه علمی مورد نظر را بدست نمی آورند.

ویژگی اولی، چگونگی تحصیل تجربه را نشان می دهد و ویژگی دومی، به مقدار یقین موجود در آن می پردازد. این مطلب دردسر جدیدی را در محتوای رابطه موجود بین «ذات» و «هدف» در یک معرفت اجتماعی بوجود می آورد و آن را در دو محور اساسی قرار می دهد و انسان را به درک اجتماعی حال و گذشته و همچنین آینده اش موفق می سازد. درک اجتماعی با این توصیف که رابطه بین «ذات» و «موضوع» را نشان می دهد اهمیت پیدا می کند. درک اجتماعی در اینجا ماده خام و مایه کاری است که بوسیله آن یک «سیستم» فکری تاسیس می شود تا با استفاده از آن، فکر به عمل تبدیل شود. عقل یا درک اجتماعی این عمل را با جمع کردن اجزاء متعدد و پراکنده تجربه و چیدن و مرتب کردن آنها در کنار یکدیگر و وحدت کامل و منسجم بخشیدن به آنها انجام داده یک سیستم فکری برپا می کند. به بیان دیگر عقل با ارجاع دادن یک حادثه یا واقعه تجربی که در ذهن دارد با یک حادثه حاضر اجتماعی نکات مشترک موجود بین آندو را توجیه نموده و از مقایسه بین آنها نتایجی را بدست می آورد که به صورت خاصی با رفتار اخلاقی منطبق می باشد.

در گفتاری از امام علی علیه السلام آمده است:

«در دگرگون شدن احوال اجتماعی (انقلاب های اجتماعی) گوهر مردان واقعی شناخته می شود.» (۸)

در این عبارت امام علی علیه السلام به اهمیت تجربه اجتماعی در متجلی کردن ارزشهایی که انسان به زبان مدعی اعتقاد داشتن به آنها است و مقدار توجه و پایبندی به آنها در هنگامی که زمانه بر علیه او می شود و جایگاه اجتماعی آنها اشاره می کند.

این حالتی که امام آن را برای ما ترسیم می کند نوعی کنش اجتماعی را توضیح می دهد که از پندارهای انتزاعی و تجریدی فلسفی بسیار دور می باشد. زیرا این پندارها اولاً بر بنیان های کاملاً فردی و خالص بنا شده اند و ثانیاً احکام آن ها ناقص است و عقل حکم کلی را بر آنها اطلاق می کند. بنابراین، عقل از تجربه ای که شریک اوست در بوجود آوردن درک اجتماعی در برابر حوادثی که با آنها زندگی می کند جدا نیست و ممکن است از مراحل ابتدائی آغاز کند و پس از رشد و نمو لازم به کمال خود برسد، تا به آنجایی که با فهمیدن شکل های بالاتر امور اجتماعی مهمی چون جامعه و دولت و سازمان ها و انواع مختلف حکومت و روش های مختلف سلطه بتواند ظواهر اجتماعی مثل زور و استبداد را خوب بفهمد و رابطه آنها را به یک سیستم ارزشی و اخلاقی برگرداند و همین طور به عقب برگردد تا آخر.

آن فضای تجربی که عقل در آن به حرکت در می آید و درک اجتماعی را بوجود می آورد در سه رابطه اساسی و مهم تجلی پیدا می کند:

۱- ارتباط متقابل انسان با طبیعت.

۲- ارتباط متقابل انسانها با یکدیگر.

۳- برآیند فکری و فرهنگی جامع با تمام اشکال و اقسام آن.

این ارتباطات و هماهنگی ها به شکل منفک از هم بوجود نمی آیند بلکه عقل آنها را در محیط ذهنی به صورت کلی متحد می نماید. اگرچه، روش تجربه بر اساس جدایی دگرگونی های اجتماعی قوام پیدا می کند و بر مبنای آن، فرضیه اجتماعی استقرار می یابد. اینجاست که تقابل بین عقل و تجربه به عنوان اساس حرکت قوانین تاریخی - خواه ذهنی و خواه عینی - آغاز می شود. یک رابطه متقابل بطور مداوم بین تجربه و درک اجتماعی وجود دارد و بدین ترتیب تجربه های نو به صورت نهایی تعقل می شوند. گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام از وجود بعد معرفتی بین عقل و تجربه پرده برمی دارد و مثل ها را به آنها بر می گرداند و از آنها استفاده می نماید از جمله:

«عقل همان نگه داری تجربه هاست. بهترین تجربه ها آن است که تو را موعظه نمایند، [تو از آنها پندگیری.]» (۹)

بلکه امام علیه السلام از این حدّ نیز عبور می کند و از جهات مختلف در این تجربه تاریخی حرکت می کند تا چهره های تابناک آن و میزان استفاده از آن را کاملاً مشخص نماید تا آنجایی که انسان احساس کند که حقیقتاً با آن تجربه تاریخی زندگی کرده است.

این فراز از وصیّت او به امام حسن علیه السلام باید مورد توجه و تأمل کامل قرار گیرد. آنجا که می فرماید:

«ای پسر، اگر چه من در میان گذشتگان نبودم و با آنها زندگی نکردم ولی به تحقیق در رفتار و اعمال آنها نگرستم و در خبرهایی که از آنها رسیده فکر کرد و در آثار آنها سیر کردم تا آنجا که مانند یکی از آنها شدم، بلکه گویی آنچه از آنها به من رسیده من از آغاز تا انتها با آن وقایع بوده ام. وضوح کار آنها را از مبهم و نفع آنها را از ضررش شناختم، آنها را برای خود تلخیص نموده و گل آن ها را به صورت زیبایی برای تو گذاشتم تا مجهول آنها را از تو بازگردانم و ترا به آنها آگاه کنم.» (۱۰)

در این فراز به شکل واضح به خلاصه نمودن تجربه ها از راه تصویر ذهنی آنها اشاره شده است. زیرا بین آن حوادث و درک کننده آنها زمانی طولانی فاصله افتاده است. عقل مبنای اصلی و کلی برای این کار است زیرا توانایی آن را دارد تا صورت ذهنی وقایع تاریخی را ساخته و نتایج آنها را نیز تصور نماید. از اینجا است که باید نقش تجربه را در ساختن و منهدم کردن آنها بررسی کرد. تا وقتی که تاریخ صورت ظاهر شده بافت های اجتماعی در بُعد تجلیات کامل آن در خلال محدوده زمانی است امکان دارد آن حوادث مجدداً بازگردند [تاریخ تکرار شود]. انسان در تمام زمان ها و مکان ها، انسان است و در زمان و مکان خاص به صورت فردی، اجتماعی، با مصلحت ها، بستگی ها و عواطف روحی خود حرکت می کند تا ارزشهای وی در وجدانش به صورت اصل درآمده و تعمیق شود. یعنی که عقیده ها، شریعت ها، مثل ها و ارزش های اخلاقی و روحی ریشه دار شده و در وجدان او عمق پیدا می کنند و چگونگی نگاه او را به هستی، حیات و انسان تشکیل می دهند. این مفاهیم در ژرفای وجود او جایگزین شده و او قادر خواهد شد تا ضمن دخل و تصرف آنها را عمیقاً

تغییر دهد. از اینجاست که آدمی قدرت پیدا می کند تا تاریخش را تغییر داده به سمت و سوی جدیدی برگرداند، البته مادامی که گردنه ها و عقبه های سخت زندگی فاعلیت او را فلج نکند. از این نقطه است که سنت تاریخی جدید آغاز می شود. عقل با شمارش کامل تجربه های گذشته خود از تکرار مجدد آنها خبر می دهد. این فرآیند با شناخت علل وقوع آن حوادث که به فراموشی سپرده شده اند ولی در حوادث آینده تکرار می شوند صورت می پذیرد و به همین دلیل است که جامعه شناسی خاصی با تجربه های عقل آغاز می شود. این در حالی است که عقل می تواند با روش تعمیم نتایج جامعه شناختی نقابهای ظاهری حوادث را کنار زده از علت های واقعی آنها پرده برداری کند. برای این منظور ریشه های وظایف اجتماعی را تحلیل نموده وجه شباهت و اختلاف آنها را از میان تجربه های گوناگون مشخص می کند. هرچند ما نمی توانیم وقایع حاضر و گذشته را کاملاً بر هم منطبق نمائیم ولی می توانیم عنصرهای مشابهی را پیدا کنیم که در وقایع بعدی تکرار می شوند. این کار باعث می شود که ما یک حکم تقریبی را که از حوادث گذشته دریافته ایم بر اینگونه حوادث اطلاق کرده و انتظار داشته باشیم که در آینده بوقوع پیوندند. به همین جهت است که «درک اجتماعی» می تواند بعد از نزدیک شدن به تاریخ علت وقوع آن را بفهمد.

تاریخ جدید غالب نشانه ها و ویژگی های تاریخ گذشته را با خود ندارد ولی روح تاریخ گذشته را با خود دارد. حوادث، آثار و وقایع گذشته با نام های جدیدی تکرار می شوند، گرچه پوسته گول زننده ای بر چهره دارند. ولی مورخ می تواند این قشر را کنار زده به عمق آن برسد و دریابد که یک واقعیت تاریخی به شکل جدیدی اتفاق افتاده است.

همین طور ما می توانیم نشانه های روشن تاریخی در درک وقایع تاریخی - اجتماعی را از میان عناصر تجربه های تاریخی نهج البلاغه به دست آورده و پس از تحلیل مفاهیم و استنباط نتایج جدید در زمان مناسب، آگاهی جدیدی را برای عقل بشری در بُعد اجتماعی آن ارائه دهیم تا با استفاده از آن آگاهی، تغییرات مطلوب اجتماعی را تحلیل و توجیه نمائیم.

پی نوشت ها :

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح/ خطبة ۱۸۰.

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمة قصار ۳۹۰.

۳- همان، کلمة قصار ۳۷۲.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳، نامه به مالک اشتر نخعی.

۵- شمس الدین، محمد مهدی، حرکه التاريخ عند الامام علی علیه السلام، بنیاد نهج البلاغه، ط ۵۶.

۶- همان.

۷- کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) Kant. بسیاری او را بزرگترین فیلسوف دوران نو می دانند. این فیلسوف شهیر آلمانی با نقادی از عقل بشری چنین نتیجه گرفت. ۱- انقلاب کپرنیکی: تاکنون می پنداشتند که ذهن ما خود را با جهان خارج تطبیق می دهد ولی من می گویم این جهان خارج است که خود را با ذهن ما مطابق می کند و ساختار ذهن ما را به خود می گیرد. ۲- ذهن ما فعال است و صورت های متقدم حسی و عقلی خود را بر روی داده های تجربی اضافه می کند پس شیء فی نفسه هیچگاه- کما هو حقّه- شناخته نمی شود بلکه علوم تجربی پدیداری از جهان خارج هستند. ۳- چون از جهان متافیزیک هیچ داده ی حسی نداریم هیچگونه علمی از آن چه به نحو اثبات و چه به نحو انکار حاصل نمی کنیم. درباره آن باید به گفته پیامبران ایمان بیاوریم.

۸- نهج البلاغه، صبح صالح، کلمه قصار ۲۱۷.

۹- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۱۰- همان.